

بنیادهای حاکمیت سیاسی در قرآن

دریافت: ۹۴/۱۱/۲۶ تأیید: ۹۵/۷/۱۷ سیدحسین سیدموسوی* و علیرضا محمدی**

چکیده

حاکمیت، قدرت برتر فرماندهی است که به صورت انحصاری در عرصه داخلی به قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت پرداخته و در عرصه بین‌المللی دارای استقلال از بیگانگان است. با توجه به اسلامیت جامعه و نظام سیاسی کشورمان، تبیین صحیح این موضوع از منظر قرآن کریم، افزون بر پاسخ‌دهی به شبهات، تأثیر مهمی در اتقان و استحکام مبانی نظام، تنظیم جهت‌گیری‌ها و رفتارهای سیستم سیاسی و کارگزاران آن خواهد داشت. در این راستا پژوهش حاضر با طرح این سؤال که منشأ و ضوابط اعمال اقتدار و حاکمیت سیاسی از منظر قرآن چیست، پس از بررسی ابعاد و شاخصه‌های حاکمیت، به استنباط این شاخصه‌ها از منظر قرآن و تفاسیر مربوطه پرداخته و نتیجه می‌گیرد، از منظر قرآن منشأ حاکمیت سیاسی، الهی بوده و نشأت گرفته از ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند متعال می‌باشد. بر این اساس، اعمال حاکمیت سیاسی و اقتدار برتر در عرصه‌های تقنینی، اجرایی، قضایی و سیاست خارجی، تنها در چارچوب ضوابط و احکام دینی، پذیرفته است و حاکمیت مردم و سایر سازوکارهای حکومتی نیز در طول حاکمیت خداوند معنا می‌یابد.

واژگان کلیدی

حاکمیت در قرآن، حاکمیت سیاسی، بنیادهای حاکمیت، اندیشه سیاسی اسلام، مبانی حاکمیت

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد: shmosavi@um.ac.ir

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، مدرس دانشگاه، دانشجوی دکتری معارف اسلامی:

alirezamohammadi_73@yahoo.com

مقدمه

انسان موجودی اجتماعی است و از آغاز آفرینش به صورت اجتماعی زندگی کرده است (بالطبع، بالاجبار یا بالاستخدام). قرآن کریم نیز بر این واقعیت تصریح نموده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات (۴۹): ۴۵)؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید.

ضرورت زندگی اجتماعی و تأمین نیازها و کمبود امکانات و... منجر به ایجاد اختلاف و نزاع شد و خداوند پیامبران را فرستاد؛ «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» (بقره (۲): ۲۱۳)؛ مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. اداره جوامع در طول تاریخ، بر اساس تعالیم پیامبران و تصمیمات افراد تداوم یافته و تا به امروز اشکال مختلف دینی و غیر دینی را به خود دیده است.

اما کدام حکومت و با چه نوع حاکمیتی پذیرفتنی است؟ حاکمیت از خواست و رأی مردم (اقلیت یا اکثریت) نشأت می‌گیرد یا از منبع دیگری؟ آیا حاکمیت را می‌توان با هر روشی و توسط هر شخصی در عرصه‌های داخلی و خارجی پیاده ساخت؟ و پرسش‌های بنیادین دیگر... بر این اساس، پرسش اصلی که این پژوهش درصدد بررسی آن است، این است که: «منشأ اقتدار و حاکمیت سیاسی از منظر قرآن چیست؟ و ضوابط اعمال حاکمیت چگونه است؟» در این راستا فرضیه این مقاله عبارت است از: «از منظر قرآن منشأ حاکمیت سیاسی، الهی و نشأت گرفته از ربوبیت تکوینی و تشریحی خداوند متعال می‌باشد و اعمال حاکمیت سیاسی و اقتدار برتر در عرصه‌های تقنینی، اجرایی، قضایی و بین‌المللی، تنها در چارچوب ضوابط و احکام دینی پذیرفته است. حاکمیت ملی نیز در طول حاکمیت خداوند معنا می‌یابد.»

در راستای بررسی این موضوع، ابتدا به مفهوم‌شناسی و بررسی ماهیت، ابعاد و ویژگی‌های نظریه‌های حاکمیت پرداخته تا با شناسایی شاخصه‌های حاکمیت سیاسی، با روشی تحلیلی و توصیفی، آموزه‌های قرآنی را پیرامون این شاخصه‌ها و بر اساس تفاسیر فریقین جویا شویم که آیا منشأ حاکمیت، برخاسته از اراده و نصب الهی است، یا به انتخاب و اراده مردم بستگی دارد و آنان می‌توانند هر نوع حکومتی را با هر قانون و مجری و نظام قضایی در جامعه بر پا کنند و در عرصه روابط بین‌المللی هر گونه رابطه‌ای با بیگانگان داشته باشند؟ همچنین در کنار این پرسش به بررسی موضوعاتی از قبیل رابطه توحید ربوبی و حاکمیت سیاسی و اوصاف حاکمیت مطلوب و مشروع از منظر قرآن می‌پردازیم.

مفهوم حاکمیت

حاکمیت از ماده «حکم» به معنای منع و بازداشتن برای اصلاح است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۴۸) و مشتقات این ماده همانند «حکومت»، «حکمت»، «حکمت»، «حکیم»، «احکام»، «حاکم»، «حاکمیت» و ... هر یک با معنا و مفهوم خاص خود، در اصل به همین معناست و در سه معنای «قانون‌گذاری»، «قضاوت و داوری» و «سرپرستی امور جامعه» به کار می‌رود. به عنوان نمونه، به قضاوت به این دلیل حکم اطلاق می‌شود که قاضی از ظلم و اجحاف ممانعت می‌کند. یا به نظام سیاسی مسلط هم حکومت گفته می‌شود؛ چون از ناامنی و تشنّت و هرج و مرج جلوگیری می‌کند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ص ۹۱). همچنین واژه حاکمیت به معنای استیلا، سلطه برتر داشتن و تفوق همراه با منع از هرگونه تبعیت یا رادعیت از سوی نیرویی دیگر است (معین، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۳۱۴). در اصطلاحات سیاسی^۱ به معنای «حق انحصاری دولت برای اعمال قدرت سیاسی در داخل (قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا) و استقلال از بیگانه در عرصه بین‌الملل» است. در حقیقت دولت^۲ متشکل از چهار عنصر سرزمین، جمعیت، حکومت و حاکمیت است (وینسنت، ۱۳۷۱، ص ۴۱) و «استقلال» و «انحصار» دو وجه متمایز کننده حکومت هستند؛ استقلال در برابر نیروها و دولت‌های خارجی و

انحصار قدرت در رابطه با گروه‌ها و افراد داخلی (قاضی، ۱۳۸۰، ص ۱۸۹). دولت دارای عالی‌ترین قدرت سیاسی است. از این‌رو، بر سایر گروه‌های اجتماعی فرمان می‌راند و دستورات را به موقع به اجرا می‌گذارد. وجه امتیازات دولت بر سایر گروه‌های اجتماعی، همین قدرت عالی اجتماعی یا به اصطلاح حاکمیت سیاسی است که یک حق و امتیاز برای دولت به شمار می‌رود و به عنوان نماینده و مظهر جامعه مدنی خودنمایی می‌کند (درخشه، ۱۳۸۳، ص ۹۰) و حاکمیت از ویژگی‌هایی نظیر مطلق و نامحدود بودن، فراگیری و جامعیت، دائمی بودن، انحصاری بودن به دولت، تقسیم ناپذیری، برخوردار است (عالم، ۱۳۷۵، ص ۲۴۶). همچنین در خصوص جوهره حاکمیت از دیرباز تا کنون، نظریات متفاوتی ارائه شده است:

۱. نظریه حاکمیت الهی؛ در این نظریه قدرت حاکمیت، ناشی از اراده خداوند است و زمامداران دستورات خداوند را به اجرا در می‌آورند.

۲. نظریه حاکمیت فردی؛ در این نظریه اقتدار سیاسی به فردی تعلق دارد که به دلایل موروثی و شخصی لیاقت و استطاعت اعمال قدرت و فرمانروایی را داراست. این حاکم مطلق، تمام اقتدار خود را از خداوند می‌داند و تمام تصمیمات به اراده و تصمیم اوست.

۳. نظریه حاکمیت مردم؛ در این نظریه هر یک از افراد مردم به طور مساوی و بدون واسطه، در تعیین سرنوشت خویش نقش اساسی دارند (هاشمی، ۱۳۸۵، ص ۱-۲).

براساس تعاریف مختلفی که از حاکمیت صورت گرفته، آن را باید به معنای قدرت برتر صلاحیت برای اتخاذ تصمیم نهایی تلقی کرد که در رأس همه قدرت‌ها قرار دارد و در دو عرصه داخلی و خارجی از انحصار و استقلال برخوردار است.

در یک جمع‌بندی می‌توان ابعاد و شاخصه‌های حاکمیت را در نمودار ذیل خلاصه نمود:

قانون‌گذاری
اجرا
قضاوت

داخلي: انحصار و قدرت برتر فرماندهی در
خارجی: استقلال از بیگانگان

ابعاد و شاخصه‌های حاکمیت

منشأ حاکمیت

در اندیشه سیاسی اسلام، حاکمیت مطلق و کامل در عرصه هستی و حیات سیاسی انسان‌ها تنها از آن خداوند متعال است. جز خداوند، هیچ کس حق حاکمیت بر انسان‌ها را ندارد؛ زیرا او مالک حقیقی و حاکم مقتدر بر جهان است و امر بنیادین حاکمیت و ولایت به نحو مطلق و بالذات، تحت قدرت لایزال و بی انتهای خداوندی است: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (ملک (۶۷): ۱)؛ پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست و او بر هر چیز تواناست. بر اساس توحید در ربوبیت و خالقیت، حاکمیت انحصاری از آن خداوند می‌باشد. همچنین امیر مؤمنان علی 7 می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أَمَةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أُرْحَارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَوْلَ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (محمّدی ری‌شهری، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۲۳۱)؛ ای مردم! هیچ یک از فرزندان آدم برده یا کنیز به دنیا نیامده است، مردمان همه آزادند، لیکن خداوند به برخی از شما نعمتی افزون‌تر بخشید. ایشان در خطاب به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی 7 به این مهم گوشزد می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (نهج البلاغه، نامه ۳۸)؛ خود را برده دیگران مساز؛ در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است. همچنین از منظر فقهی، اصل، عدم ثبوت ولایت است. شیخ انصاری می‌فرماید: «مقتضى الاصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء» (انصاری، ۱۳۹۲، ص ۱۵۵). بنابراین، اگر کسی بخواهد بر انسان‌ها حکمرانی کند، باید از آفرینشگر انسان‌ها اجازه داشته باشد. در حقیقت از منظر اندیشه سیاسی اسلام، منشأ حاکمیت سیاسی، ذات اقدس الهی است؛ زیرا اولاً حق حاکمیت تنها از آن اوست. ثانیاً او خالق، مالک و آگاه به همه مصالح و مفسدات زندگی بشر است. در توضیح بیشتر این موضوع باید گفت، حاکمیت در مفهوم اسلامی سه گونه مطرح می‌شود:

۱. حاکمیت خداوند بر جهان آفرینش (حاکمیت تکوینی). ۲. حاکمیت خداوند بر انسان و عمل او (حاکمیت تشریحی) که در قانون‌گذاری تجلی پیدا می‌کند و ۳. حاکمیت انسان بر عمل و سرنوشت خود که مبتنی بر اصل اعتقادی «آزادی و اختیار انسان» است

و خداوند متعال، انسان را آزاد و مختار و مسئول و حاکم بر سرنوشت خویش آفریده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان(۷۶): ۳)؛ ما به حقیقت، راه (حق و باطل) را به او نمودیم؛ حال خواهد (هدایت پذیرد و) شکر (این نعمت) گوید و خواه (آن نعمت را) کفران کند. «وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (نحل(۱۶): ۹)؛ و بر خداست بیان راه عدل و راستی و بعضی راه‌ها جور و نادرستی است و اگر خدا می‌خواست (بدون آزمایش بلکه به جبر) شما را همگی به راه هدایت (و جنت) می‌کشید و باید مسئولیت اعمال سرنوشت‌ساز خویش را خود برعهده گیرد: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف(۱۸): ۲۹)؛ و بگو دین حق همان است که از جانب پروردگار شما آمد، پس هر که می‌خواهد ایمان آرد و هر که می‌خواهد کافر شود. «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره(۲): ۲۸۶)؛ نیکی‌های هر کس به سود خود و بدی‌هایش به زیان خود اوست. این حاکم بودن انسان‌ها بر سرنوشت خویش و آزاد بودنشان در اعمال اراده و انتخاب‌های خود، به این معناست که در روابط بین انسان‌ها، کسی از جانب خود و بالذات حق تعیین تکلیف و امر و نهی به دیگران و در نهایت، حق حاکمیت و تحمیل اراده و خواست خود بر جامعه انسانی را ندارد تا با تسخیر اراده‌ها و گزینش‌ها، مسئول کردارها و اعمال انسان‌ها بوده باشد، بلکه از دیدگاه اسلام، فرجام نیک و بد هر قوم و ملتی، محصول اراده و انتخاب آزاد خودشان است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد(۱۳): ۱۱)؛ خدا چیزی را که از آن مردمی است دگرگون نکند تا آن مردم خود دگرگون شوند.

نوع اول حاکمیت، گرچه به عنوان زیربنای عقیدتی منشأ تفکر اسلامی در مسأله حاکمیت است ولی از محل بحث خارج است و نوع دوم حاکمیت الهی، از طریق حاکمیت انسان اعمال می‌شود؛ به این معنا که انسان آزاد و مسئول، با اراده و اختیار خود، حاکمیت خداوند و قانون خدا را که از طریق پیامبر و امام و نماینده امام تبیین می‌شود، اعمال می‌کند. بر اساس این تفکر توحیدی، منشأ حاکمیت به صورت طولی، خدا و انسان است و از طرف دیگر حاکمیت از آن خدا، (رسول، امام، ولی فقیه) است که از طریق آرای عمومی اعمال می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ص ۷۹).

تبیین حاکمیت سیاسی در قرآن

از منظر روش شناسی استنباط و فهم صحیح آیات الهی، در راستای تبیین حاکمیت در قرآن، نمی‌توانیم صرفاً به دنبال لفظ و واژه «حاکمیت» در قرآن کریم باشیم و بررسی و نتیجه‌گیری خویش را مبتنی بر این واژه نماییم؛ زیرا بسیاری از موضوعات مسلم در قرآن کریم، با اصطلاح امروزی آنها استعمال نشده‌اند. تبیین حاکمیت سیاسی از منظر قرآن نیز با مراجعه به آیاتی که پیرامون حکم و حکومت، ولایت و سایر شاخصه‌های ولایت؛ نظیر قانون‌گذاری، قضاوت، اجرا، و... وجود دارد، امکان پذیر می‌باشد.

ماده «ح ک م» و مشتقات آن ۲۱۰ مرتبه در ۵۷ سوره و ۱۸۹ آیه به کار رفته است. واژه «الْحُكْمُ» در موارد متعددی همانند آیات ذیل در قرآن آمده است:

۱. «قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يُقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام(۶): ۵۷)؛ بگو من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری [همراه] دارم و [لی] شما آن را دروغ پنداشتید [و] آنچه را به شتاب خواستار آنید در اختیار من نیست فرمان جز به دست خدا نیست که حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران است.

۲. «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (انعام(۶): ۶۲)؛ آنگاه به سوی خداوند مولای بحقشان برگردانیده شوند آگاه باشید که داورى از آن اوست و او سریعترین حساب‌رسان است.

۳. «مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (يوسف(۱۲): ۴۰)؛ شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است فرمان جز برای خدا نیست دستور داده که جز او را نپرستید این است دین درست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

۴. «وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي

عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (یوسف (۱۲): ۶۷)؛ و گفت ای پسران من [همه] از یک دروازه [به شهر] در نیاید بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید و من [با این سفارش] چیزی از [قضای] خدا را از شما دور نمی‌توانم داشت فرمان جز برای خدا نیست بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند.

۵. «وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص (۲۸): ۷۰)؛ و اوست خدا [بی‌که] جز او معبودی نیست در این [سرای] نخستین و در آخرت ستایش از آن اوست و فرمان او راست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

۶. «وَ لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص (۲۸): ۸۸)؛ و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

آیات مرتبط با حاکمیت سیاسی

در یک دسته‌بندی می‌توان آیات مرتبط با حاکمیت را به دو گروه تقسیم کرد:

۱. نفی حاکمیت غیر خدا

از منظر قرآن، حکومت و حاکمیت سیاسی مستقل غیر خدا به دلایل متعدد مردود است:

الف) مفساد حاکمیت غیر خدا

«قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوهَا أَعْيُنًا لَهَا أَذْنَةً وَ كَذَلِكَ يُفْعَلُونَ» (نمل (۲۷): ۳۴)؛ [ملکه] گفت پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می‌گردانند و این گونه می‌کنند. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» (روم (۳۰): ۴۱). به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند به آنان بچشانند باشد که بازگردند. شاهد مثال در دو آیه مذکور فساد است که به سبب

نتیجه حاکمیت غیر خدا بر مردم ظاهر می‌شود؛ حاکمیت‌های غیر مأذون از ناحیه حق تعالی، مفسد و بحران‌های متعدد مادی و معنوی به دنبال دارند که افزون بر انحطاط بشریت و عدم تأمین سعادت دنیوی، عقوبت ابدی را نیز برای بشریت به ارمغان می‌آورند و در مقابل، حاکمیت سیاسی با اذن الهی تأمین کننده سعادت واقعی بشر در دنیا و آخرت است.

ب) مسئول بودن انسان

از منظر آیات قرآن، انسان، مسئول و مکلف آفریده شده و این مسئولیت در تمام ارکان زندگی فردی و اجتماعی او وجود دارد: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى» (قیامة (۷۵): ۳۶)؛ آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَأْتَرَجَعُونَ» (مؤمنون (۲۳): ۱۱۵) از این منظر، انسان امانت‌دار بزرگ الهی است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب (۳۳): ۷۲). پذیرش این مسئولیت و امانت در پیشگاه خدا، بار سنگینی است که انسان در آغاز آفرینش پذیرفت. بنابراین، انسان نباید تن به حاکمیت غیر خدا داده و یا حاکمیت ظالمانه و غاصبانه بر دیگران داشته باشد. از این رو، آیات بسیاری با تعبیر مختلف به انحصار حاکمیت الهی و نفی حاکمیت غیر خدا پرداخته‌اند.

ج) نقش نداشتن غیر خدا در آفرینش و تدبیر هستی

مهم‌ترین دلیل انحصار حاکمیت و اطاعت خدا و نفی آن از دیگران، نقش نداشتن غیر خدا در آفرینش و تدبیر هستی است. آیات متعددی بر این مهم تصریح دارد از جمله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فاطر (۳۵): ۱). در این آیه، شاهد انحصار «حمد» به خداوند، خلقت مستمر موجودات هستی است. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تُؤْفِكُونَ» (فاطر (۳۵): ۳). این آیه علاوه بر خلقت، «رازقیت» مستمر خدا را دلیلی بر الوهیت او می‌شمارد و لازمه توحید در خالقیت، توحید در مالکیت و حاکمیت می‌باشد؛ حقیقتی که کافران بدان معترفند: «وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ

لِّسَةِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (لقمان (۳۱): ۲۵). وقتی در مقابل منطق فطرت خود بایستند ناگزیر از اعتراف نیستند، اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلقت کرده است؟ هیچکدام ادعا ندارند که خالق غیر خدا این کار را کرده باشد. بگو الحمد لله به این اقرار قهری که راه دیگری جز این نداشتید، ولی بیشترشان نمی‌دانند (سید قطب، ۱۴۸۰ق، ج ۵، ص ۲۷۹).

د) فقیر و مخلوق بودن غیر خدا

اطاعت از غیر خدا به دلیل مخلوق بودن غیر خدا نفی شده است: «وَأَتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» (فرقان (۲۵): ۳)؛ و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زبانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.

ه) جهل غیر خدا به هدایت

جهل و نیازمندی غیر خدا به هدایت، محور برخی آیات در جهت نفی حاکمیت غیر الهی و صلاحیت انحصاری خداست: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس (۱۰): ۳۵)؛ بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید.

در حقیقت جهل بشر به ابعاد وجودی خود، هستی و مصالح و مفاسد خویش، از جمله دلایلی است که انسان نمی‌تواند حاکمیت استقلالی نسبت به خود و دیگران داشته باشد و تنها خداوند با توجه به مجموعه صفات کمال و جلال خود لایق حاکمیت و هدایت به سوی کمال است. از این رو، در آیات متعدد آمده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده (۵): ۴۵) و «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (همان: ۴۴)، «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (همان: ۴۷).

۲. انحصار حاکمیت برای خداوند

در قرآن همان‌گونه که حاکمیت غیر خداوند نفی می‌شود، حاکمیت انحصاری برای خداوند در آیات متعدد اثبات می‌گردد و مراتب مختلفی از حاکمیت تکوینی و تشریحی برای خداوند مطرح می‌شود. به عنوان نمونه: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (انعام: ۶): (۵۷). علامه طباطبایی در ذیل این آیه می‌نویسد:

در این جمله نفی و استثنا که خود مفید حصر است به کار برده شده تا به وسیله نفی جنس، دلالت کند بر اینکه از جنس حکم، هیچ چیزی برای غیر خدای تعالی نیست و زمام حکم، تنها و تنها به دست خدای سبحان است (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۷، ص ۱۱۴).

همچنین در آیه شریفه «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (انعام: ۶): (۶۲)، افزون بر اختصاص حکم در این جهان، حکم و داوری در جهان دیگر نیز از آن خداوند است. علاوه بر این قبیل آیات، دسته‌ای دیگر نیز مبین شایستگی انحصاری خداوند در وضع قانون برای تنظیم حیات فردی و اجتماعی بشر است. مرحوم علامه طباطبایی در این زمینه می‌نویسد: «از جمله آیه‌ای که بر اختصاص حکم تشریحی به خدای تعالی دلالت دارند، این آیه می‌باشد: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» (یوسف: ۱۲): (۴۰). با اینکه این آیه و ظاهر آیات قبلی دلالت دارند بر اینکه حکم، تنها برای خدای سبحان است و کسی با او شریک نیست، در عین حال در پاره‌ای از موارد حکم را و مخصوصاً «حکم تشریحی» را به غیر خداوند هم نسبت داده است؛ از آن جمله این چند مورد است: «يُحْكَمْ بِهِ دَوَا عَدَلٍ مِنْكُمْ» (مائده: ۵): (۹۵) و «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص: ۳۸): (۲۶) و درباره رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائده: ۵): (۴۹) و «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (همان: ۴۸) و «يُحْكَمْ بِهَا النَّبِيُّونَ» (همان: ۴۴). همچنین آیات دیگری که اگر با آیات دسته اول ضمیمه شوند، این نتیجه را می‌دهد که حکم به حق به طور استقلال و اولاً و بالذات، تنها از آن خدای سبحان است، و غیر او کسی مستقل در

آن نیست و اگر هم کسی دارای چنین مقامی باشد، خدای سبحان بر او ارزانی داشته و او در مرتبه دوم است و از همین جهت است که خدای تعالی خود را «أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ» و «خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» نامیده و فرموده: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (تین(۹۵): ۸) و نیز فرموده: «وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» (اعراف(۷): ۸۷). آری، لازمه اصالت و استقلال و اولویت همین است. آیاتی هم که حکم را به اذن خدای تعالی به غیر او نسبت می‌داد - همان‌طوری که ملاحظه گردید - مختص بود به احکام وضعی و اعتباری» (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۷، ص ۱۶۳). بنابراین، حاکمیت سیاسی در جامعه بشری به عنوان یکی از شؤون حاکمیت الهی، اختصاص به خداوند متعال دارد.

دلایل انحصار حاکمیت به خداوند

از منظر آیات قرآن، چند محور را می‌توان در چرایی انحصار حاکمیت به خداوند برشمرد:

۱. مالکیت حقیقی، آفرینش و قدرت خداوند و ناتوانی دیگران؛
آیات متعددی از قرآن، مالکیت انحصاری را از آن خداوند متعال می‌داند؛ نظیر «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لِهٖ قَانِتُونَ» (روم(۳۰): ۲۶). در حقیقت چون همه از آن اویند، «در برابر او خاضع و مطیع‌اند». منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن، مالکیت و مطیع بودن تکوینی است؛ یعنی از نظر قوانین آفرینش، زمام امر همه در دست اوست و همه، خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوینند. دلیل این انحصار در مالکیت، همان خالقیت و ربوبیت اوست. کسی که در آغاز، موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلماً مالک اصلی نیز باید او باشد، نه غیر او (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۶، ص ۴۱۰) و هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (لقمان(۳۱): ۱۱). بر این اساس، یکی دیگر از مبانی حق حاکمیت انحصاری خداوند، توحید در مالکیت است که مستلزم اطاعت و خضوع انحصاری

در برابر ذات اقدس الهی است و ادعای حاکمیت که مبتنی بر ربوبیت و الوهیت است، بدون خالقیت و نقش تدبیری در عالم، ظلم و گمراهی است.

۲. جامعیت خداوند در کمالات و صفات و اسمای حسنی؛

واجدیت این صفات سبب انحصار در حق حاکمیت می‌گردد؛ نظیر «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» (انعام(۶): ۱۰۲)؛ این است پروردگار شما! هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است او را بپرستید و او نگهبان و مدبّر همه موجودات است.

توحید در ربوبیت خود منشأ انحصار در تشریح و حاکمیت است. آری، توحید در تمام ابعادش؛ در عبادت، حکومت، جامعه، فرهنگ و در همه چیز، آیین مستقیم و پابرجای الهی است. ولی بیشتر مردم به خاطر عدم آگاهی در بیراهه‌های شرک سرگردان شده و به حکومت غیر «الله» تن درمی‌دهند (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۷، ص ۴۱۱).

بنا بر آنچه ذکر شد مشخص می‌شود که وحدانیت خداوند در خالقیت، مالکیت، ربوبیت و رازقیت و همچنین دارا بودن قدرت و علم مطلق و سایر صفات کمالیه و جلالیه، دلیل انحصار حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند می‌باشد.

خصوصیات حاکمیت سیاسی الهی

حاکمیت الهی در عرصه سیاسی دارای خصوصیات و پیامدهایی است که این نوع از حاکمیت را از سایر انواع حاکمیت متمایز نموده و برتری می‌بخشد:

الف) برآمده از قدرت فائق و علم بی‌انتهای خداوند است (سبأ(۳۴): ۳-۱).

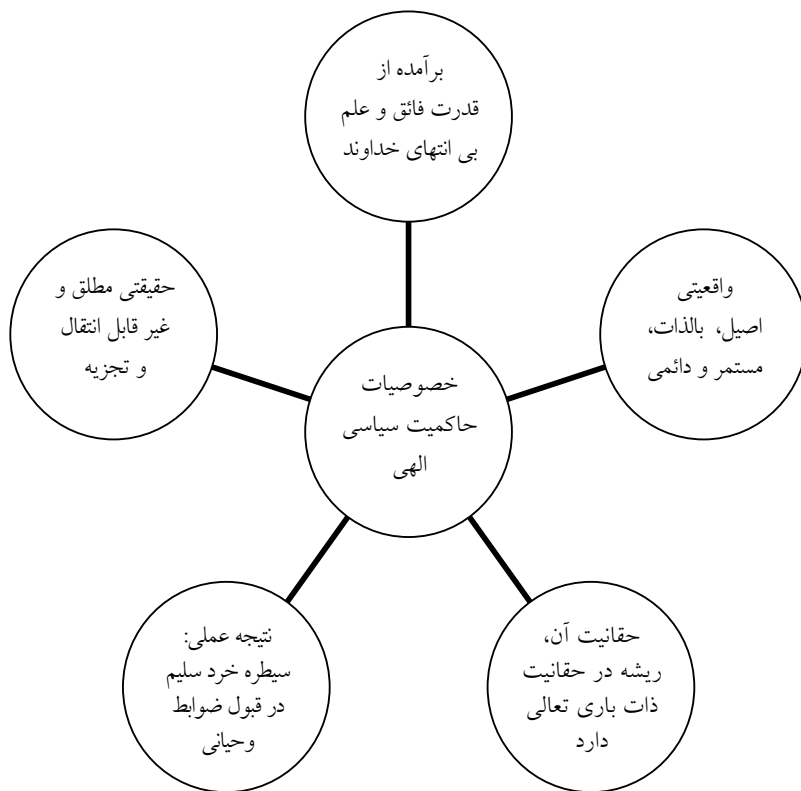
ب) حاکی از واقعیتی اصیل و بالذات و مستمر و دائمی است؛ زیرا خداوندی که صاحب این ولایت است، در ذات خود استقلال دارد و لذا حاکمیت و ولایتش نیز بالذات و اصیل بوده و قائم به غیر نمی‌باشد و چنین حاکمیتی از بقا و استمرار برخوردار خواهد بود.

ج) حقیقتی مطلق و غیر قابل انتقال و تجزیه است. ولایت تشریحی خداوند، مشروط و مقید به هیچ عاملی نیست و لذا مطلق است و چنین حقیقتی قابل انتقال

نیست؛ چراکه اصولاً انتقالِ صفتی نامحدود به موجودی محدود بی‌معنا است. همچنین قابل تجزیه هم نیست؛ زیرا تجزیه در «حاکمیت تشریحی» به معنای شریک قرار دادن دیگران در ملک خداست و چنین چیزی با توحید مغایر است.

د) حقانیت آن، ریشه در حقیقت ذات باری تعالی دارد؛ چون خدای متعال «حقیقتِ مطلق» در عالم وجود است. پس ولایتش ولایتی برحق و به دور از هرگونه اعتبار و مجاز خواهد بود.

ه) نتیجه عملی پذیرش حاکمیت و ولایت تشریحی الهی، نه استبداد فردی و نه تفوق اکثریت، بلکه سیطرهٔ خرد سلیم در قبول ضوابط و حیانی در همه ارکان جامعه است (کریمی والا، ۱۳۹۰، ص ۳۰).



ابعاد حاکمیت سیاسی در قرآن

در ادامه، جهت بررسی ضابطه‌مند این موضوع، ابعاد حاکمیت سیاسی در قرآن را با توجه به شاخصه‌های حاکمیت، ابتدا در ابعاد سه‌گانه داخلی (قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت) و سپس در عرصه خارجی (استقلال از بیگانگان) مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. قانون‌گذاری

از منظر آیات متعدد قرآن، حق قانون‌گذاری در اصل و بالذات از آن خداوند است و کسی غیر از خداوند نمی‌تواند برای بشر مستقلاً قانون وضع کند و در آیات متعدد بر این حق انحصاری تأکید می‌نماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴). همچنین «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (همان: ۴۵) و «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۳ (همان: ۴۷)؛ که با صراحت هر کس را به خلاف آنچه ظالمان و فاسقان می‌داند.

در بسیاری از آیات قرآن، به هدایت تشریحی تصریح می‌نماید: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ... لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۴) و ۱۶۳ و ۱۶۵)، «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»، «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (اعراف: ۷) و ۲۹)، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (نساء: ۴) و ۳)، «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (نحل: ۱۶) و ۹۰)، «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (مدثر: ۷۴) و ۳۶)، «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (اسراء: ۱۷) و ۹)، «هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (اعراف: ۷) و ۲۰۴).

این حق انحصاری ناشی از «تسلط و مالکیت انحصاری خداوند بر انسان» و «شناخت انحصاری خداوند نسبت به انسان» می‌باشد؛ زیرا او مالک حقیقی و حاکم مقتدر بر جهان است: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (ملک: ۶۷) و ۱) و هیچ موجودی، از ذرات بی‌مقدار و بی‌جان گرفته تا پیچیده‌ترین پدیده‌های

جان‌دار عالم آفرینش، از حوزه قدرت و قلمرو نفوذ علم الهی بیرون نیست: «لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (سبأ ۳۴: ۳). بنابراین، اگر بخواهیم منافع و مصالح همه‌جانبه انسان‌ها به‌ویژه بُعد اخروی را در وضع قوانین در نظر بگیریم، ادراکات بشری، عقل و تجربه از انجام آن ناتوان هستند؛ زیرا قوانین الهی از علم بی‌انتهای ربوبی سرچشمه می‌گیرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَّمْهُ مَا تُوسَّوِسُ بِهِ نَفْسُهُ» (ق ۵۰: ۱۶) و «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (ملک ۶۷: ۱۴). در این آیات، ارتباط میان خلقت انسان و علم پروردگار به رازها و خواسته‌های او مطرح است. بنابراین، تنها قوانین الهی حجیت دارد.

افزون بر این، اغراض، امیال و وابستگی‌ها، از جمله کاستی‌های دیگری است که متوجه قوانین بشری است. این امر باعث می‌شود به جای تأمین حق و عدالت، منافع فرد و گروه خاصی رعایت شود. چنانکه «ژان ژاک روسو»، حقوق‌دان فرانسوی می‌گوید:

برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ احساس نکند، با طبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد، ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد، ولی حاضر باشد به سعادت ما کمک کند (روسو، ۱۳۹۳، ص ۸۱).

بر این اساس، تنها خداست که در وضع قانون، هیچ نفع یا ضرری متوجه او نبوده و اوست که بی‌نیاز مطلق است: «إِنْ تَكْفُرُوا أَنتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ» (ابراهیم ۱۴: ۸).

انسان عاقلِ موحد با علم به این حقیقت، به حکم عقل، در مقام تشریح و قانون‌گذاری و در نهایت، انسجام و نظام‌بخشی به یک جامعه سیاسی مطلوب، اراده حق‌تعالی را محکم می‌نماید و عنان اختیار خود را به ولایت و حاکمیت تشریحی خداوند می‌سپارد (کریمی والا، ۱۳۹۰، ص ۵). آموزه‌های دین نیز همین

الزّام عقلی را با دستور به اطاعت از فرامین الهی مورد تأکید قرار می‌دهند: «یا ایّها الذّین آمنوا استجیبوا لله وللرّسول إذا دعاکم لِمَا یحییکم» (انفال(۸): ۲۴)، «وَمَنْ یسلّم وجّهه إلی الله وهو مُحسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (لقمان(۳۱): ۲۲)، «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ یكون لَهُمُ الْخیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب(۳۳): ۳۶) و «فَلیحذر الذّین یخالفون عن أمره أن تُصیبهم فِتْنَةٌ أَوْ یصیبهم عَذَابٌ أَلیمٌ» (نور(۲۴): ۶۳).

بر این اساس، غیر خدا، نه خالق و مالک انسان است و نه آگاه به همه ابعاد وجودی انسان و مصالح و مفسدات او تا بتواند برای هدایت و سعادت دنیوی و اخروی وی قانون وضع نموده و انسان‌ها را ملزم به اطاعت از تصمیمات خود نماید. این قاعده عام بوده و از این منظر، تفاوتی میان حکومت‌های استبدادی و دموکراسی‌های غیر دینی وجود ندارد.

۲. برهان‌های قرآنی در اثبات حق قانون‌گذاری برای خداوند

الف) برهان پیوند تشریح و تکوین

پیوند میان تشریح و تکوین در بخش‌هایی از قرآن تصریح شده است؛ چنانکه در سوره «انشقاق» و «انفطار»، در آغاز، سخن از فرمان‌برداری زمین و آسمان است و آنگاه به انسان فرمان داده می‌شود که از قانون خداوند پیروی کند. همچنین در آیه‌ای، پیامبر گرامی ﷺ به تکوین استدلال می‌کند و آنگاه نتیجه تشریحی می‌گیرد: «قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ أَبْغِی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَیْءٍ» (انعام(۶): ۱۶۴)؛ آیا جز خدا پروردگاری برگزینم، در حالی که او پروردگار همه موجودات است؟ همچنین در آیه مبارکه «قُلْ أَغَیْرَ اللَّهِ اتَّخِذُوا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ یُطْعَمُ وَلَا یُطْعَمُ قُلْ إِنِّی أَمِرتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» (همان: ۱۴)، حکم توحید عبادی را بر وصف «فاطر السموات و الارض...» تعلیق کرده است و این تعلیق مشعر به علیت است (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۷).

ب) برهان ولایت همه جانبه خداوند

برخی دیگر از آیات به ولایت مطلقه الهی می‌پردازد: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ لَهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری (۴۲): ۹)؛ آیا کافران جز خدا را سرپرست خود برگزیدند، در حالی که تنها او سرپرست است؛ اوست که مردگان را زنده می‌سازد و اوست که بر همه چیز تواناست. در این آیه، خداوند شیوه کافران را مورد نقد قرار می‌دهد که در شناخت قوانین خود به غیر خدا پناه برده‌اند و حال آنکه خداوند دارای ولایت همه‌جانبه نسبت به جهان است؛ اوست که بر همه کار توانایی دارد و از این‌رو، حق اوست که برای هر موجود در جهان حریمی قائل شود و برای هر حریم، مقرراتی برنهد (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰).

بدین‌گونه حاکمیت انحصاری خداوند در عرصه هدایت تشریعی و قانون‌گذاری اثبات می‌گردد؛ چنانکه حضرت امام خمینی ۱ در این زمینه معتقد است:

حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به قانون است. حاکمیت منحصر به خدا است و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم ﷺ گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۵-۴۴).

۳. اجرا و مدیریت جامعه

از منظر آیات متعدد قرآن حق مدیریت و سرپرستی جامعه بشری در اصل و بالذات از آن خداوند است و کسی غیر از خداوند نمی‌تواند بدون اذن الهی بر افراد بشر اعمال ولایت نماید. برخی از محورهای عمده قرآن در این زمینه عبارتند از:

الف) اختصاص حاکمیت، ولایت و سرپرستی همه جانبه (مادی، معنوی، دنیوی و اخروی) برای خدا، رسول و اولیای خاص او: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده (۵): ۵۵)؛ سرپرست و ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. «طبرسی» ذیل این آیه می‌نویسد:

واژه «ولی» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است. مصداق بارز آن علی 7 است که آیه در مورد او فرود آمده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۲۳۱).

همچنین آیه شریفه «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا» (نساء(۴): ۱۰۵)، دلالتی روشن بر ضرورت تشکیل حکومت از سوی نبی گرامی اسلام 9 دارد؛ زیرا حاکمیت در این آیه، اطلاق دارد و شامل حکم ولایی و حکومتی و قضایی است و به نحو اطلاق، در هر دو قسم از حاکمیت سیاسی و قضایی ظهور دارد. بنابراین، خداوند سبحان به حکومت و حاکم بودن پیامبر 9، امر فرمود و محور آن را وحی قرار داد و این امر، معلوم می‌کند که در اساس، تشکیل حکومت از سوی رسول اکرم 9 به جنبه پیامبری ایشان مرتبط است، نه نبوغ و تعقل و استعداد ایشان (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳) و آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» (مائده(۵): ۶۷) نیز بر اساس اتفاق محدثان و مفسران شیعه و جمع زیادی از مفسران و محدثان اهل سنت، در مورد علی 7 نازل شده است (واحدی، ۱۹۹۸م، ص ۱۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۶۳۶).^۴ بدین ترتیب، انتخاب حاکم امری است که با نصب الهی انجام می‌پذیرد.

ب) اثبات امامت و رهبری سیاسی - اجتماعی برای پیامبر 9، امام 7 و منصوبان از ناحیه آنان: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ...» (نساء(۴): ۵۸)؛ خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. توضیح اینکه امانت در قرآن، گستره وسیعی دارد و یکی از مهم‌ترین عرصه‌های آن، مسئله امامت و رهبری است. امام رضا 7 در تفسیر این آیه می‌فرماید: «اهل امانت امامان هستند؛ هر امامی امانت رهبری را باید به امام بعد از خود بسپارد» (عروسی حویزی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۹۶).

ج) اثبات حکومت و خلافت در زمین برای برخی از پیامبران گذشته مانند حضرت داوود 7 و سلیمان 7: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ

بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص ۳۸: ۲۶)؛ ای داوود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن (شاکرین و محمدی، ۱۳۸۳، ص ۲۵).

د) فلسفه ارسال پیامبران در برخی آیات، ابلاغ احکام الهی و انحصار عبادت برای خداوند و برحذر بودن از طاغوت دانسته شده است: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل ۱۶: ۳۶) و فرمان‌پذیری از دیگران، در واقع پذیرش ربوبیت آنان می‌باشد و هر فرمان‌بری‌ای عبادت به حساب می‌آید.

برخی از سکولاریست‌ها شبهه‌هایی مطرح می‌کنند که چگونه چنین استنباطی صحیح است؛ در حالی که قرآن شأن پیامبر ﷺ را ابلاغ وحی و انذار و تبشیر دانسته: «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (نور ۲۴: ۵۴)، «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ» (رعد ۱۳: ۷) و «إِن أَنْأ إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» (اعراف ۷: ۱۸۸) و به استناد آیه شریفه «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه ۸۸: ۲۲-۲۱) و... این آیات گواه آن است که رسول اکرم ﷺ هرگز دارای شأن حاکمیت، سلطه و حکومت نبوده است و از دایره عمل ابلاغی، پا فراتر ننهاده است و اگر غیر از این بود، می‌بایست به صراحت، قرآن بدان اشاره می‌کرد (عبدالرزاق، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰-۲۳۰؛ بازرگان، ۱۳۷۴، ص ۵۱).

پاسخ آن است که چنین نگرشی، نگرش ناقص و سطحی به آیات قرآن کریم است؛ زیرا از یک‌سو به شأن نزول آیات توجه نشده است؛ آیه‌ای که در آنها سلطه، قدرت، وکالت و اکراه به وسیله پیامبر ﷺ نفی شده است و مربوط به فراخوانی کافرانی است که به آیین اسلام نگروده‌اند و پیامبر ﷺ بسیار کوشش کرد تا آنان در صراط مستقیم اسلام گام نهند. منظور از نفی وکالت و... بیان این نکته است که ای پیامبر! هدایت، امری اجبار بردار نیست و تو از سوی کافران وکیل نیستی که متکفل ایمان آنان شوی. پس این آیات از قلمرو بحث حکومت و سلطه - که لازمه حاکم و حکومت است - خارج بوده و استدلال به آنها خروج از محل بحث است (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۳۸۸). در مورد آیه ۸۰ سوره «نساء» - که در آن حفیظ بودن پیامبر ﷺ نفی شده - نیز گفتنی است هر چند مخاطبان این آیه مسلمانان هستند، اما با مراجعه به آیات پیش از آن، روشن می‌شود که مخاطب آیه، آن دسته از مسلمانانی هستند که از

جهاد و شهادت در راه خدا هراس داشته و بر این باور بودند که پیروزی‌ها و حسنات از جانب خداوند است، اما ناکامی‌ها و بدی‌ها از جانب پیامبر ﷺ است. خداوند در مقام دفع این توهم می‌فرماید: «ای پیامبر! حسنات از جانب خداوند و بدی‌ها از سوی خود شما است و تو در تحقق ناکامی‌ها و بدی‌ها نقشی نداری؛ چرا که شأن تو بیان رسالت الهی است و هر کس از تو اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر که با تو مخالفت ورزد، با خداوند مخالفت کرده است. ما تو را موظف به حفظ آن نکردیم» (نساء(۴): ۸۰-۷۹). این آیه به خوبی می‌فهماند که ناکامی‌های مردم در رسیدن به خواسته‌هایشان، ناشی از کج‌روی‌های خود آنان و عدم پیروی شایسته از پیامبر ﷺ است.

همچنین در آیاتی که در آنها شأن و وظیفه الهی پیامبر ﷺ، منحصر به ابلاغ و رساندن پیام الهی است، باید در تحلیل و تفسیر آنها توجه نمود که حصر در این آیات، حصر اضافی است نه حصر حقیقی؛ یعنی خداوند شأن و وظیفه الهی پیامبر ﷺ را تنها در ابلاغ پیام دین و توحید خلاصه نکرده است. مراد از آنها، بیان اهمیت فوق‌العاده ابلاغ پیام الهی به مخاطبانی است که بیشتر آنها، نه تنها از پذیرفتن آن شانه خالی می‌کنند، بلکه اقدام به اذیت و آزار فیزیکی و روحی پیامبر ﷺ نیز می‌نمایند (شاکرین و محمدی، ۱۳۸۳، ص ۲۹-۳۰).

و از سوی دیگر در برابر این آیات، دهها آیه دیگر وجود دارد که از شأن «قضاوت و داوری»، «حاکمیت تشریحی» و «صدور احکام ولایی» برای نبی گرامی اسلام ﷺ و لزوم اطاعت از دستورات ایشان، حکایت دارند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹-۲۳۲)؛ نظیر: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء(۴): ۵۹)، «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» (احزاب(۳۳): ۳۶)، «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء(۴): ۱۰۵) و «وَأَنْ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (مائدة(۵): ۴۹).

همچنین این آیات وظیفه پیامبر ﷺ در زمینه رسالت و انذار را به صورت حقیقی

حصر نمی‌کند تا با دیگر مقام‌ها و مناصب پیامبر اکرم ﷺ منافات داشته باشد. این کلام به قرینه آیات دیگر - که مقام قضاوت و حکومت را برای آن حضرت اثبات کرده - فهمیده می‌شود. آیاتی که به طور مشخص به این امر پرداخته، زیاد است؛ از جمله قرآن می‌فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب (۳۳): ۶)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

این آیه وجود مبارک پیامبر ﷺ را در تصرف در امور مؤمنان، سزاوارتر از خودشان دانسته است. به طور قطع این اولویت در تصرف، چیزی افزون بر مقام نبوت آن حضرت است. امام باقر ۷ در تفسیر آیه یاد شده فرمود: «این آیه درباره امارت و حکومت نازل شده است» (طریحی، ۱۳۹۰، ص ۹۲).

ه) افزون بر محورهای فوق، قرآن شرایط حاکم جامعه اسلامی را نیز مشخص نموده است:

اسلام و ایمان: «لَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء (۴): ۱۴۱)؛ خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است، «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران (۳): ۲۸)؛ افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود).

عدالت؛ قرآن حکومت و ولایت ظالمان را نمی‌پذیرد: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (هود (۱۱): ۱۱۳)؛ و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می‌شود آتش شما را فرا گیرد، که این رکون و گرایش، در احادیث به «دوستی و اطاعت» تفسیر شده است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۳۸). همچنین آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره (۲): ۱۲۴).

فقاہت و شناخت دقیق دین؛ حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است: «مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده (۵): ۴۴). لذا حاکم باید ضمن شناخت ابعاد اسلام، جامعه را در این چارچوب هدایت و راهبری نماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده (۳۲): ۲۴)؛ و از آنان امامانی (و

پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند. در زمان پیامبر ۹ و امام معصوم 7 این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم 7، داناترین مردم به احکام؛ یعنی فقها، حاملان این علم‌اند. قرآن پیرامون شرط علم می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۱۰)؛ آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!

سزاوارتر بودن در آیه، سزاواری در حد الزام است؛ یعنی، فقط باید از او پیروی کرد؛ زیرا در ذیل آیه مردم را توبیخ می‌کند که چرا از «مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ» پیروی نمی‌کنید: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؟ بنابراین، سزاواری در حد الزام است. از نظر عقل نیز با وجود شایسته‌تر، نباید به فروتر تن داد به ویژه در امر رهبری که تعیین سرنوشت جامعه در گرو آن است (شاکرین و محمدی، ۱۳۸۳، ص ۷۷-۷۴).

کفایت و شایستگی اداره امور جامعه؛ چنانکه حضرت یوسف 7 فرمود: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» (یوسف: ۱۲)؛ (۵۵)؛ (یوسف) گفت: «مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاهم! و در ماجرای حضرت موسی 7 و دختر شعیب 7 نیز ویژگی حضرت موسی 7، امانت‌داری او بیان شده است: «إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِي الْأَمِينُ» (قصص: ۲۸)؛ (۲۶)؛ بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی آن کسی است که قوی و امین باشد.

از مجموع این آیات، می‌توان تصویری کلی از سیمای اجرای حاکمیت الهی از دیدگاه قرآن به دست آورد. در منطق قرآن اعمال حاکمیت الهی و ولایت، تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی و توانمندی‌های لازم مدیریتی برخوردار باشند. در غیر این صورت فاقد این شرایط، طاغوت و واجب الاجتناب است. (و تحقق حاکمیت الهی و استخلاف انسان؛ بر اساس آیات متعدد قرآن، انسان خلیفه الهی در روی زمین است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۲)؛ (۳۰-۳۳).

از منظر مرحوم علامه طباطبایی، این آیات بیانگر عمومیت خلافت انسان و جانشینی خدا در زمین است (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۱۷۹) و در تحقق حاکمیت الهی در زمین، به حکم عقل، بهترین و عالی‌ترین شاخص در انتساب حاکمیت به حق تعالی، باریابی متولیان اقتدار و حاکمیت به مقام ولایت الهی و در مظهریت اوصاف الهی آنان است؛ زیرا حاکم با این ویژگی، انسان کاملی است که با شأن خلیفه‌اللهی، معرفتی صائب به اراده و قانون الهی یافته و با داعی اطاعت محض از فرامین حق تعالی، مسئولیت هدایت و رهبری جامعه را به سوی سعادت راستین عهده‌دار می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۱ ج ۶، ص ۱۲۹) چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (سجده (۳۲): ۲۴)؛ و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.

آنان که در هدایت و رهبری امت‌ها، تنها معیارشان اوامر الهی است، نه خواهش‌ها و تمنای نفس و در این راه به درجه‌الای صبر و کمال یقین نائل آمده‌اند، از جانب خدای یگانه به عنوان رهبران راستین و شایسته، جعل و معرفی می‌شوند و پر واضح است که این معرفی، عهد و پیمانی الهی و مقامی فوق‌العاده پر مسئولیت است که لحظه‌ای نافرمانی و حتی سوء پیشینه، موجب سلب چنین لیاقتی می‌شود.^۵

بدین ترتیب، خلیفه الهی که برپا کننده همه ابعاد حاکمیت الهی در زمین است، باید کسی باشد که صفاتی همچون علم به معارف الهی و قدرت و پرهیز از هوای نفس را داشته باشد که مصداق چنین خصوصیتی، پیامبران، عالمان ربانی (امامان معصوم به عقیده شیعه) و دانشمندان الهی و فقها می‌باشند. چنانکه در سوره مبارکه مائده می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (مائده (۵): ۴۴)؛ ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن هدایت و نور بود و پیامبران که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند با آنکه برای یهود حکم می‌کردند و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند.

۴. قضاوت و داوری

سومین حوزه از اعمال حاکمیت سیاسی، مقام قضا و داوری است که از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار و از جمله حقوق الهی است. قرآن، خداوند را «خیر الحاکمین» و «احکم الحاکمین» توصیف می‌کند. از این منظر، حق داوری اختصاص به خدا و رسول دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء: ۴: ۵۹). طبرسی در تفسیر آیه فوق، اطاعت از خدا و رسول را در طول اطاعت خدا می‌داند: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» و «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۹۹) و مرحوم علامه در توضیح این موضوع می‌گوید:

نباید تردید نمود که خداوند سبحان از اطاعت خود اراده‌ای جز اطاعت از رسول در ارتباط با آن معارف و دستورهایی که به پیامبر وحی کرده دارد و رسول خدا دارای دو حیثیت است: یکم، حیثیت قانون‌گذاری بر اساس آنچه که اجمالاً در قرآن وجود دارد و آنچه با آن مرتبط است..... و دوم، اظهار آرای صوابی است که با ولایت حکومتی و داوری‌اش ارتباط دارد (طباطبایی، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۳۸۸).

همچنین درباره حکومت مطلقه الهی در روز رستاخیز می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (بقره: ۲: ۱۱۳).

بنابراین، حق قضاوت و داوری به طور مطلق، در دنیا و آخرت مخصوص خداوند است. اما خدای سبحان برای پایان بخشیدن به نزاع‌ها و حل اختلافاتی که در زندگی دنیوی مردم رخ می‌دهد، داوری و فصل خصومت در میان مردم را از وظایف پیامبران الهی معرفی می‌کند: «وَ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ...» (انبیاء: ۲۱: ۷۸) و خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۴: ۱۰۵) و در خطابی دیگر، نسبت به عموم افراد می‌فرماید: «وَإِذَا حَكَّمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (همان: ۵۸).

این آیات و موارد مشابه آن بیانگر حق انحصاری خداوند در قضاوت و داوری بوده و با ضوابطی آن را به بندگان خود از انبیا، اوصیا و افراد واجد شرایط عطا نموده است. لذا پذیرش حکمیتی که به غیر خدا منتهی شود، پذیرش طاغوت است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (همان: ۶۰).

۵. حاکمیت سیاسی در عرصه خارجی

دومین سطح از حاکمیت سیاسی، اعمال حاکمیت در عرصه خارجی است. در اصطلاح علوم سیاسی، حاکمیت جامعه یا دولت بر سرنواخت خویش و رهایی از سلطه بیگانه، استقلال نامیده می‌شود (آقا بخشی و افشاری راد، ۱۳۸۳، ص ۱۵۴). آیات متعدد قرآن، چارچوب کلان اعمال حاکمیت سیاسی در عرصه خارجی را به منظور کسب استقلال در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، شکل می‌دهد؛ اصولی نظیر «عزت مسلمانان»، «نفی سبیل کافران و نپذیرفتن سلطه و سرپرستی کافران»، «تبری و عدم میل و اعتماد به کافران»، «اصل جهاد و دعوت»، «پیروی نکردن از اهل کتاب و مشرکان»، «اصل پایبندی به معاهدات بین المللی» (سحرخوان، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۱۵۳). در ادامه برخی از این اصول به صورت گذرا بررسی می‌شود:

الف) اصل عزت

آیات متعدد قرآن، عزت و برتری را ویژه خداوند و پیامبر و مؤمنین می‌داند: «مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ» (فاطر (۳۵): ۱۰)، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون (۶۳): ۸) و در مقابل، وابستگی به کافران و پذیرش سرپرستی آنان موجب ذلت و عذاب الهی است: «بَشِيرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء (۴): ۱۳۸-۱۳۹).

ب) اصل نفی سبیل

مطابق آیه شریفه «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء (۴): ۱۴۱)، خداوند کمترین سلطه‌ای را برای کافران بر مؤمنان تشریح نکرده و هرگونه پیمان

فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... را که موجب سلطه کافران و وابستگی مسلمانان گردد، حرام و باطل شمرده است.

ج) اصل تبری

قرآن کریم پیروانش را از گرایش به کفار و همفکری با آنان باز می‌دارد و هرگز اجازه نمی‌دهد از آنان مشاور و هم‌راز برگزینند و رابطه دوستانه داشته باشند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِن أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران (۳): ۱۱۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود، برنگزینید. آنان از هر گونه شرّ و فساد درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. نشانه‌های دشمنی از دهان و کلامشان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. همچنین زمخشری در تفسیر آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» (همان: ۲۸)، «محبت» و «بغض» در راه خدا را اصلی از اصول ایمان دانسته است (زمخشری، ۲۰۰۱م، ص ۳۴۶-۳۴۵). شیخ طوسی نیز با استناد به آیه فوق، هر گونه نرم خوئی با کافران را رد نموده است (طوسی، بی‌تا، ص ۴۳۴-۴۳۳). بنابراین، اصل تبری تضمین‌کننده استقلال اعتقادی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جامعه اسلامی می‌گردد.

د) اصل جهاد

یکی دیگر از ابعاد حاکمیت در عرصه خارجی، کسب استقلال نظامی است که در این زمینه است آیات متعددی مسلمانان را به دفاع از استقلال جامعه اسلامی فرا می‌خواند؛ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ ... فَمَنْ عَتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَىٰ عَلَيْكُمْ» (بقره (۲): ۱۹۰)؛ و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد. و خواستار آمادگی نظامی برای دفاع از اسلام و سرزمین اسلامی است؛ «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِن قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال (۸): ۶۰).

ابعاد حاکمیت سیاسی در قرآن

| سطح | شاخص | آیات |
|-------|---------------------|---|
| داخلی | قانون‌گذاری | «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ «وَمَا أوتيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»؛ «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و... |
| | اجرا | «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»؛ «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَيَّ الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَيَّ أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» و... |
| | قضاوت | «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» و... |
| خارجی | استقلال از بیگانگان | «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛ «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»؛ «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» و... |

نتیجه گیری

انسان موجودی اجتماعی و نیازمند حکومت و حاکمیت سیاسی است. در اندیشه سیاسی اسلام، حاکمیت مطلق و کامل در عرصه هستی و حیات سیاسی انسان‌ها تنها از آن خداوند متعال است. جز خداوند، هیچ کس حق حاکمیت بر انسان‌ها را ندارد؛ زیرا او همه انسان‌ها را آزاد آفریده است. بر اساس این تفکر توحیدی، منشأ حاکمیت به صورت طولی، خدا و انسان است. از منظر قرآن، حکومت و حاکمیت غیر خدا به دلایل متعدد (مفاسد حاکمیت غیر خدا، مسئول بودن انسان، نقش نداشتن غیر خدا در آفرینش و تدبیر هستی، فقیر و مخلوق بودن غیر خدا، جهل غیر خدا به هدایت) مردود است. جهت بررسی ضابطه‌مند این موضوع، ابعاد حاکمیت سیاسی در قرآن - با توجه به شاخصه‌های حاکمیت - ابتدا در ابعاد سه‌گانه داخلی (قانون‌گذاری، اجرا و قضاوت) و سپس در عرصه خارجی مورد بررسی قرار گرفت و مشخص گردید که از منظر آیات متعدد قرآن، اصالتاً و بالذات حق قانون‌گذاری از آن خداوند است و کسی غیر از

خداوند نمی‌تواند برای بشر مستقلاً قانون وضع کند. وحدانیت خداوند در خالقیت، مالکیت، ربوبیت، رازقیت و... و نیز دارا بودن قدرت و علم مطلق و سایر صفات کمالیه و جلالیه، دلیل انحصار حاکمیت تکوینی و تشریحی خداوند می‌باشد. همچنین از آیات متعدد، می‌توان تصویری کلی از سیمای اجرای حاکمیت الهی از دیدگاه قرآن به دست آورد. در منطق قرآن، اعمال حاکمیت الهی و ولایت، تنها شایسته کسانی است که از صلاحیت‌های علمی و اخلاقی و توانمندی‌های لازم مدیریتی برخوردار باشند. حق قضاوت و داوری نیز به طور مطلق، در دنیا و آخرت مخصوص خداوند است که با ضوابطی آن را به بندگان خود از انبیا، اوصیا و افراد واجد شرایط اعطا نموده است. بنابراین، پذیرش حکمیتی که به غیر خدا منتهی شود، طاغوت است. همچنین آیات متعدد قرآن، چارچوب کلان اعمال حاکمیت الهی در عرصه سیاست خارجی را به منظور کسب استقلال در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، شکل می‌دهد؛ اصولی نظیر «عزت مسلمانان»، «نفی سبیل کافران و نپذیرفتن سلطه و سرپرستی کافران»، «تبری و عدم میل و اعتماد به کافران»، «اصل جهاد و دعوت»، «پیروی نکردن از اهل کتاب و مشرکان» و «اصل پایبندی به معاهدات بین المللی»، مبین ضوابط و حدود این حاکمیت الهی است. از این رو، خداوند کمترین سلطه را برای کافران بر مؤمنان تشریح نکرده و هرگونه پیمان فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و... را که موجب سلطه کافران و وابستگی مسلمانان گردد، حرام و باطل شمرده است. و نتیجه دیگر اینکه خلیفه الهی که برپا کننده حاکمیت الهی در زمین است، باید کسی باشد که صفاتی همچون علم به معارف الهی، قدرت و پرهیز از هوای نفس را داشته باشد که مصداق چنین خصوصیتی، پیامبران، عالمان ربانی (امامان معصوم به عقیده شیعه) و دانشمندان الهی و فقها می‌باشند. بنابراین، اعمال حاکمیت سیاسی و اقتدار برتر در عرصه‌های تقنینی، اجرایی و قضایی و سیاست خارجی، تنها در چارچوب ضوابط و احکام دینی، پذیرفته است و حاکمیت مردم و سایر سازوکارهای حکومتی نیز در طول حاکمیت خداوند معنا می‌یابد.

یادداشت‌ها

۱. مترادف واژه «Sovereignty».
2. «State».
۳. همچنین آیات ۴۵ و ۷۴ همین سوره.
۴. نظیر: ابوالحسن واحدی، اسباب النزول القرآن، ص ۱۵؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۶۳۶.
۵. محمدرضا کریمی والا، جوهره حاکمیت الهی در اندیشه سیاسی اسلام، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶۰، ص ۳۲-۵.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آقا بخشی، علی، افشاری راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، تهران: چاپار، ۱۳۸۲.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۵. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱.
۶. ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۰، ۱۳۷۹.
۷. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب (البيع)، قم: نشر دارالحکمه، ۱۳۹۲.
۸. بازرگان، مهدی، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء»، مجله کیان، ش ۲۸، ۱۳۷۴.
۹. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، قم: اسراء، ۱۳۷۷.
۱۰. نسبت دین و دنیا، بررسی و نقد نظریه سکولاریسم، قم: اسراء، ۱۳۸۱.
۱۱. تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۶، قم: اسراء، ج ۸، ۱۳۹۱.
۱۲. درخشه، جلال، «ابعاد حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق ۷، ش ۲۳، ۱۳۸۳.
۱۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، قم: طلیعه النور، ۱۴۲۶ق.
۱۴. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۳.

۱۵. زمخشری، جارالله محمود، **الكشاف، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت: دار احياء التراث العربي، ج ۲، ۲۰۰۱ م.**
۱۶. سبحانی، جعفر، **الاسماء الثلاثة؛ الاله و الرب و العباده، قم: مؤسسه امام صادق 7، ۱۴۱۷ق.**
۱۷. سحرخوان، محمد، **دائرة المعارف قرآن كريم، قم: بوستان كتاب، ج ۲، ۱۳۸۲.**
۱۸. سيد قطب، ابراهيم حسين الشاذلي، **في ظلال القرآن، ج ۵، بيروت: دار الشروق، ۱۴۸۰ق.**
۱۹. شاکرين، حميدرضا، محمدی، عليرضا، دين و سياست، قم: نشر معارف، ۱۳۸۳.
۲۰. طباطبائی، سيدمحمدحسين، **الميزان في تفسير القرآن، ج ۱، ۷، ۴، قم: اسماعيليان، ۱۳۹۳ق.**
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البيان، ج ۳ و ۶، ترجمه علی کرمی، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲.**
۲۲. طریحی، فخرالدين بن محمد، **مجمع البحرين، تهران: مؤسسه البعثه، ۱۳۹۰.**
۲۳. طوسی، محمد، **التبيان في تفسير القرآن، مصحح احمد حبيب قصير، ج ۱۶، بيروت: دار الاحياء الكتب العربي، بی تا.**
۲۴. عالم، عبدالرحمن، **بنيادهاي علم سياست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۵.**
۲۵. عبدالرزاق، علی، **الاسلام و اصول الحكم، ترجمه محترم رحمانی و محمدتقی محمدی، تهران: سرايي، ۱۳۸۲.**
۲۶. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، **تفسير نورالثقلين، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۷۰.**
۲۷. عمید زنجانی، عباسعلی، **فقه سياسي، ج ۱، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۷.**
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر، **التفسير الكبير، ج ۳، بيروت: دار الاحياء الكتب العربي، ج ۳، ۱۴۲۰ق.**
۲۹. قاضی، ابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.**
۳۰. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسير القمی، ج ۱، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳.**
۳۱. کریمی والا، محمدرضا، «**جوهره حاکمیت الهی در اندیشه سیاسی اسلام، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۶۰، تابستان ۱۳۹۰.**
۳۲. محمدی ری شهری، محمد، **موسوعة الإمام علی بن ابی طالب 7، ج ۴، قم: دارالحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۱ق.**
۳۳. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، **نرم افزار جامع التفاسیر ۳، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور، ۱۳۹۴.**

۳۴. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۷.
۳۵. معین، محمد، فرهنگ فارسی، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۳۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۳.
۳۷. واحدی، ابوالحسن علی بن احمد، اسباب النزول القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸ م.
۳۸. وینسنت، آندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
۳۹. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: میزان، ۱۳۸۵.